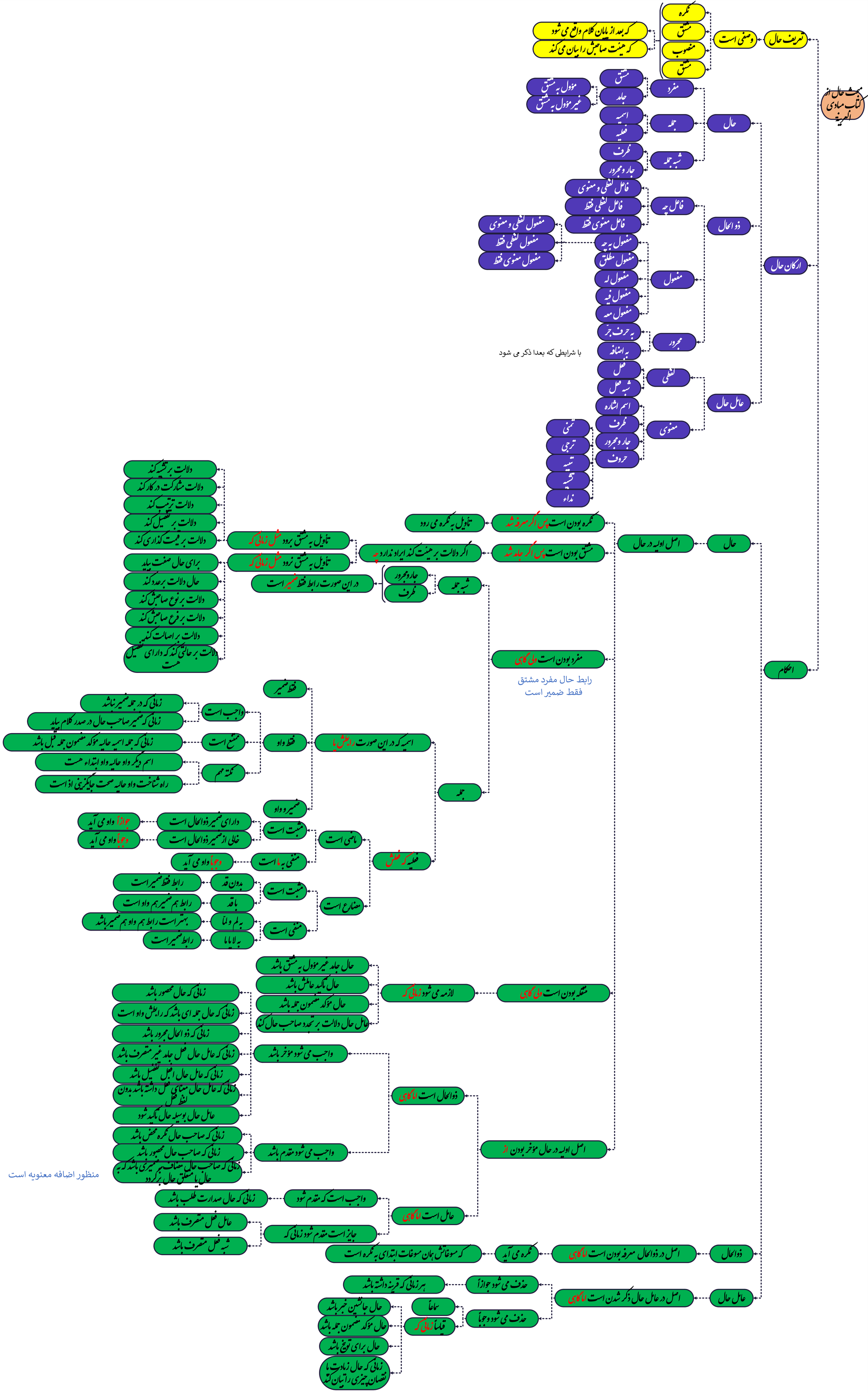
مبحث حال از کتاب منادی العربیة
تعریف حال
وصفی است
نکره
مشتق
منصوب
مشتق
که بعد از بیان کلام واقع می شود
که هیئت صاحبش را بیان می کند
ارکان حال
حال
مفرد
مشتق
جامد
مؤول به مشتق
غیر مؤول به مشتق
جمله
اسمیه
فعلیه
شبه جمله
ظرف
جار و مجرور
ذو الحال
فاعل چه
فاعل لفظی و معنوی
فاعل لفظی فقط
فاعل معنوی فقط
مفعول
مفعول به چه
مفعول لفظی و معنوی
مفعول لفظی فقط
مفعول معنوی فقط
مفعول مطلق
مفعول له
مفعول فیه
مفعول معه
مجرور
به حرف جرّ
به اضافه
با شرایطی که بعدا ذکر می شود
عامل حال
لفظی
فعل
شبه فعل
معنوی
اسم اشاره
ظرف
جار و مجرور
حروف
تمنی
ترجی
تنبیه
تشبیه
نداء
احکام
حال
اصل اولیه در حال
نکره بودن است پس اگر معرفه شد
تأویل به نکره می رود
مشتق بودن است پس اگر جامد شد
اگر دلالت بر هیئت کند ایراد ندارد چه
تأویل به مشتق برود مثل زمانی که
دلالت بر تشبیه کند
دلالت مشارکت در کار کند
دلالت ترتیب کند
دلالت بر تفصیل کند
دلالت بر قیمت گذاری کند
تأویل به مشتق نرود مثل زمانی که
برای حال صفت بیاید
حال دلالت بر عدد کند
دلالت بر نوع صاحبش کند
دلالت بر فرع صاحبش کند
دلالت بر اصالت کند
دلالت بر حالتی کند که دارای تفصیل هست
شبه جمله
جار و مجرور
ظرف
در این صورت رابط فقط ضمیر است
مفرد بودن است ولی گاهی
رابط حال مفرد مشتق فقط ضمیر است
جمله
اسمیه که در این صورت رابطش یا
فقط ضمیر
فقط واو
واجب است
زمانی که در جمله ضمیر نباشد
زمانی که ضمیر صاحب حال در صدر کلام بیاید
ممتنع است
زمانی که جمله اسمیه حالیه مؤکد مضمون جمله قبل باشد
نکته مهم
اسم دیگر واو حالیه واو ابتداء هست
راه شناخت واو حالیه صحت جایگزینی اذ است
ضمیر و واو
فعلیه که فعلش
ماضی است
مثبت است
دارای ضمیر ذوالحال است
جوازاً واو می آید
خالی از ضمیر ذوالحال است
وجوباً واو می آید
منفی به ما است
وجوباً واو می آید
مضارع است
مثبت است
بدون قد
رابط فقط ضمیر است
با قد
رابط هم ضمیر هم واو است
منفی است
به لم و لمّا
بهتر است رابط هم واو هم ضمیر باشد
به لا یا ما
رابط ضمیر است
اصل اولیه در حال مؤخر بودن از
منتقله بودن است ولی گاهی
لازمه می شود زمانی که
حال جامد غیر مؤول به مشتق باشد
حال تأکید عاملش باشد
حال مؤکد مضمون جمله باشد
عامل حال دلالت بر تجدد صاحب حال کند
واجب می شود مؤخر باشد
زمانی که حال محصور باشد
زمانی که حال جمله ای باشد که رابطش واو است
زمانی که ذو الحال مجرور باشد
زمانی که عامل حال فعل جامد غیر متصرف باشد
زمانی که عامل حال افعل تفضیل باشد
زمانی که عامل حال معنای فعل داشته باشد بدون لفظ فعل
عامل حال بوسیله حال تأکید شود
ذوالحال است لاگاهی
واجب می شود مقدم باشد
زمانی که صاحب حال نکره محض باشد
زمانی که صاحب حال محصور باشد
زمانی که صاحب حال مضاف به ضمیری باشد که به حال یا متعلق حال برگردد
منظور اضافه معنویه است
عامل است لاگاهی
واجب است که مقدم شود
زمانی که حال صدارت طلب باشد
جایز است مقدم شود زمانی که
عامل فعل متصرف باشد
شبه فعل متصرف باشد
ذوالحال
اصل در ذوالحال معرفه بودن است لاگاهی
نکره می آید
که موغاتش همان موغات ابتدای به نکره است
عامل حال
اصل در عامل حال ذکر شدن است لاگاهی
حذف می شود جوازاً
هر زمانی که قرینه داشته باشد
حذف می شود وجوباً
سماعاً
قیاساً زمانی که
حال جانشین خبر باشد
حال مؤکد مضمون جمله باشد
حال برای توبیخ باشد
زمانی که حال زیادت یا نقصان چیزی را بیان کند